

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

کلام ابن زهره درباره معاطات

«و قال في الغنية بعد ذكر الإيجاب و القبول في عداد شروط صحّة انعقاد البيع، كالتراضي و معلوميّة العوضين، و بعد بيان الاحتراز بکَلٍّ من الشروط عن المعاملة الفاقدة له ما هذا لفظه»

مرحوم شیخ فرمودند برای روشن شدن محل نزاع در معاطات باید کلمات فقها را بررسی کنیم تا مشخص شود آیا نزاع در موردی است که متعاطیین قصد اباحه دارند، همانطور که صاحب جواهر (علیه الرحمه) ادعا کرد یا محل نزاع در موردی است که متعاطیین قصد تملیک دارند. مرحوم شیخ درصدد اثبات دومی است، بعضی از عبارات را بیان فرمودند، سومین عبارتی که ذکر می کنند، عبارت «ابن زهره» در کتاب «غنیه» است، ابن زهره در ضمن بیان شرائط «بیع» می گوید: یکی از شرائط بیع، ایجاب و قبول لفظی است که با این شرط از دو مورد احتراز می شود.

مورد اول بیع استدعائی است، بیعی که مشتری ابتدا استدعا و تقاضا می کند که بایع کتاب یا مال را به او بفروشد و بعد بایع می گوید: «بعْتُک»، بعد از «بعْتُک» بایع، مشتری دیگر لفظی را نمی گوید. در بیع استدعائی ایجاب وجود دارد، اما قبول مشتری و «قبلت» نیست. ابن زهره می گوید اینجا عنوان بیع صادق نیست.

مورد دوم معاطات است، در معاطات هیچ گونه لفظی وجود ندارد یا اگر هم باشد عنوان ایجاب یا عنوان قبول بر آن صادق نیست. ابن زهره می فرماید: معاطات هم عنوان بیع را ندارد. سه دلیل بر مدعای خویش می آورد:

دلیل اول: اجماع بر اینکه در بیع ایجاب و قبول لفظی معتبر است و اگر در موردی ایجاب و قبول نباشد، از مورد اجماع خارج است.

دلیل دوم: اصل عدم دلیل. در بیع استدعائی که ایجاب هست، اما قبول نیست یا در معاطات که نه ایجاب است و نه قبول، شک می کنیم آیا عنوان بیع را دارند یا نه؟ به اصل «عدم الدلیل» تمسک می کنیم، به عبارت دیگر: هنگام شک در وجود دلیل بر صدق عنوان «بیع» بر بیع استدعائی و معاطات، اصل عدم الدلیل جاری است.

دلیل سوم: روایت نبویه. در روایتی از پیامبر (ص) آمده که از سه نوع معامله رایج در زمان جاهلیت نهی فرموده؛ «نهی النبی عن المنابذة و الملامسة و القاء الحصاة»، در تفسیر این روایت احتمالات متعددی در کلمات محدثین و در کلمات فقها وارد شده که از میان آنها، دو احتمال، عنوان خاص و مهمی را دارد که مرحوم شیخ اشاره بسیار اجمالی به آن دو می کند. طبق یک احتمال

ادعای ابن زهره ثابت می شود و طبق احتمال دوم، روایت ربطی به ادعای ابن زهره ندارد. «منابد» از «نبذ» است، به معنای پرتاب کردن. «ملاسه» از «لمس» است، به معنای اتصال بدن با یک شیئی. «حصاة» به معنای سنگ ریزه است، «القاء الحصاة»، یعنی پرت کردن سنگ ریزه.

احتمال اول: نهی پیامبر از بیع منابذه، یعنی ایجاب و قبول بیعی را با پرتاب کردن محقق کنند، به این صورت که پارچه‌ای در دست بایع است، آن را به طرف مشتری پرتاب کند، این بمنزله ایجاب لفظی باشد یعنی جای «بعت» باشد، مشتری هم پول را به طرف بایع پرتاب کند، بمنزله «قبلت باشد». ملاسه هم همینطور، لمس و تماس بدن با شیء به منزله ایجاب باشد و لمس با ثمن به منزله قبول باشد. القاء الحصاة هم به همین نحو.

این احتمال برای اثبات ادعای ابن زهره مفید است، زیرا پیامبر می فرمایند: این معامله ای که ایجاب و قبولش با پرتاب یا لمس واقع می شود، مورد قبول اسلام نیست، پس در بیع باید ایجاب و قبول لفظی باشد، اگر در معامله ای ایجاب و قبول لفظی نبود، عنوان «بیع» بر آن صادق نیست.

دلالت کلام ابن زهره بر ادعای شیخ

مرحوم شیخ می فرمایند: از کلام ابن زهره، از وجوه متعددی می توان استفاده کرد که محل نزاع در معاطات موردی بوده است که متعاطیین قصد تملیک دارند نه موردی که متعاطیین قصد اباحه داشته باشند. از میان آن وجوه، دو وجه را بیان می کنند که توضیح این دو وجه در تطبیق خواهد آمد و نیازی به گفتن مطلب از خارج نیست.

عبارت بعدی عبارت ابوصلاح حلبی در کتاب «کافی» و عبارت محقق است که آن را هم در تطبیق بیان می کنیم که چگونه دلالت بر ادعای مرحوم شیخ دارد.

تطبیق

«وقال فی الغنیه»، ابن زهره در غنیه «بعد ذکر الایجاب والقبول فی عداد شروط صحة عقد البیع»، بعد از اینکه فرموده: ایجاب و قبول در عداد شروط صحت انعقاد بیع است، یعنی بعد از بیان شرائط بیع و شرائط صحت انعقاد بیع، «کالتراضی»، دو طرف راضی باشند و «معلومیة العوضین»، عوضین ثمن و مضمن معلوم باشد و همچنین بیان احتراز از «کل من الشروط عن المعاملة الفاقدة له»، مثلاً فرموده یکی از شرائط اختیار است، لذا اگر در معامله ای، بایع اکراه شده باشد، این معامله درست نیست، با هر یک از شروط از آن معامله ای که «الفاقة له»، فاقد است «لکل من الشروط»، احتراز کرده، بعد از بیان شرایط و احتراز گفته: «ما هذا لفظه»، «ما هذا لفظه» مفعول «قال» است، «قال ابن زهره» بعد از این دو مطلب، چیزی که لفظش عبارت است از:

«واعتبرنا حصول الایجاب والقبول»، ایجاب و قبول را معتبر می دانیم، «تحرزاً»، یعنی اجتناباً از دو مورد، 1. «عن القول بانعقاده بالاستدعاء» از بیع استدعائی، بیعی که مشتری در آن از بایع طلب می کند: مالت را به من بفروش، بایع هم فقط ایجاب را می گوید، یعنی می گوید «بعتک». «بالاستدعاء من المشتري والایجاب من البایع، بان يقول:»، فاعل «يقول» مشتری است، «بعنيه بألف»، این را هزار تومان به من بفروش، «فیقول»، فاعل «يقول» بایع است، «يقول: بعتک بالف»، به هزار تومان به تو فروختم، مشتری بعد از «بعت» بایع، «قبلت» نمی گوید، ابن زهره فرموده «فانه لا ینعقد بذلک بیع»، «بذلک» یعنی با این استدعا و ایجاب، «بل لابد عن يقول المشتري بعد ذلک»، «بعد ذلک»، یعنی بعد از ایجاب «البایع»، مشتری باید بگوید:

اشتریت او قبلت، حتی «ینعقد»، تا بیع منعقد شود.

2. مورد دومی که با این شرط خارج شده «و احترازاً ایضاً»، «احترازاً» عطف به «تحرزاً» است، «احترازاً عن قول بانقاعده بالمعاطات»، از قول به اینکه بیع با معاطات منعقد می شود.

مثالی که می آورند، همان مثال شیخ طوسی است. «نحو ان يدفع الى البقلى قطعة» به بقلى قطعه ای از درهم و دینار بدهد. «ویقول: اعطنى بقلا»، به او بگوید: مقداری سبزی به من عطا کن، «ویعطیه»، و بقلى به او بدهد، «فإن ذلك»، یعنی معاطاة، «لیس ببيع»، عنوان بیع را ندارد، «و انما هو اباحة لتصرف»، فقط طرفین می توانند در مالی که گرفتند تصرف کنند. «یدلّ علی ما قلناه»، ابن زهره سه دلیل بر مدعای خود اقامه می کند؛ 1. «الاجماع المشار الیه»، اجماعی که به آن اشاره شد، «وایضاً فما اعتبرناه»، آن شرائطی که ذکر کردیم که یکی از آنها ایجاب و قبول لفظی است، «مجمعٌ علی صحة العقد به»، اجماع شده که اگر ایجاب و قبول لفظی باشد، عقد صحیح است.

2. «ولیس علی صحته بما عاده» بما عدای شرطی که ذکر کردیم، «لیس علی صحته دلیل»، تمسک به اصل می کنند، وقتی شک کنیم برای صحت معامله ای دلیل داریم یا نداریم؟ «الاصل عدم الدلیل»، برای بیع با ایجاب و قبول لفظی دلیل اجماع داریم، اما برای معاطات دلیل نداریم، همین مقدار کافی است که بگوییم عنوان بیع را ندارد.

3. «و لما ذكرنا»، «ما ذكرنا» یعنی اعتبار ایجاب و قبول لفظی، «نهی(صلی الله علیه وآله) عن بیع المنابذه والملامسة و عن بیع الحصة علی التأویل الآخر»، روی معنای دیگر، آن معنا این است که با خود «نبذ» و «لمس» ایجاب محقق شود، با پرتاب سنگ به طرف مبیع ایجاب محقق شود. اما معنای دیگر روایت که برای اثبات ادعای ابن زهره کارآمد نیست، این است که ایجاب و قبول لفظی را می گفتند، اما مبیع را با «نبذ» مشخص می کردند، «نبذ» قائم مقام ایجاب نباشد؛ بلکه طریق برای معین کردن مبیع باشد. «علی التأویل الآخر»، یعنی طبق معنای اول بر طبق ترتیبی که خود ابن زهره فرمودند، معنای مشهور را دوم ذکر کردند که «منابذه» و «ملامسه» و «القاء الحصة» برای تعیین مبیع بوده است.

«و معنى ذلك»، تأویل دیگر این بود که «ان يجعل اللمس بشيء»، لمس به شیء، «و النبذ له»، پرتاب کردن شیء و «القاء الحصة»، پرتاب سنگریزه را «بیعاً موجباً»، به منزلت ایجاب قرار دهیم، خودش قائم مقام ایجاب باشد. انتهای کلام ابن زهره.

مرحوم شیخ می فرماید: «فإن دلالة هذا الكلام»، دلالت کلام ابن زهره «علی ان المفروض قصد المتعاطين التملیک» بر اینکه مفروض در محل نزاع بین فقها جایی است که متعاطیین قصد تملیک دارند، «من وجوه متعددة»، دو وجه را بیان می کنند؛

1. «منها ظهور ادلته الثلاثة فی ذلك». سه دلیلی که ابن زهره آورد، ظهور دارد بر اینکه محل نزاع جایی است که متعاطیین قصد تملیک دارند. شایسته بود مرحوم شیخ بیان می کردند این ادله ثلاثه به چه نحوی ظهور دارد.

کیفیت ظهور ادله سه گانه ابن زهره در مدعای شیخ

ادله ثلاثه؛ اجماع، اصل و روایت نبویه بود. اجماع همانطور که در اصول گفته شده، یک دلیل تعبدی است، اینکه ابن زهره تمسک به اجماع کرده کاشف از این است که معاطات مقتضی بیع بودن را دارد، یعنی در آن قصد تملیک و بیع شده، اگر در موردی قصد تملیک نباشد، مقتضی بیع ندارد، لذا نیازی به تمسک به اجماع نیست، مثلاً اگر در تعلیل اینکه چرا سر تکان دادن حیوان نمی تواند به منزله ایجاب باشد، بگوییم: چون اجماع داریم، مورد تمسخر قرار می گیریم. اجماع را در جایی می آورند که مورد مقتضی برای بیعیت داشته باشد، یعنی قصد تملیک.

اما اصل، همیشه تمسک به اصل در مورد شک است و شک در بیع بودن، در فرضی است که متعاطیین قصد تملیک را داشته باشند. اما اگر جایی دو نفر مالی را رد و بدل کنند و قصد تملیک نداشته باشند و قصد اباحه داشته باشند، کسی در نبودن بیع شک نمی کند.

اما روایت نبویه، با دقت در حواشی بیانش استفاده می شود، روایت نبویه ظاهر در این است که علت تامه بطلان «بیع منابذه» این است که ایجاب و قبول لفظی ندارد. اگر جایی قصد تملیک هم نباشد، نبودن قصد تملیک جزء العله است. روایت می خواهد بگوید در منابذه همه شرایط، از جمله قصد تملیک وجود دارد، تنها چیزی که ندارد، ایجاب و قبول لفظی است، پس روایت نبویه ظاهر است در اینکه علت تامه بطلان «بیع منابذه» نبود ایجاب و قبول لفظی است، در حالی که اگر مورد نزاع جایی باشد که قصد تملیک هم نباشد، دو علت پیدا می شود، 1. نبود ایجاب و قبول لفظی 2. نبود قصد تملیک.

2. «منها»، وجه دومی که از عبارت ابن زهره استفاده می شود «احترازه عن المعاطات والمعامله بالاستدعاء بنحو واحد». ابن زهره با یک شرط دو چیز در کنار هم را خارج کرد. فرمود: ایجاب و قبول لفظی معتبر است، پس بیع استدعائی خارج است، بیع معاطاتی هم خارج است، در بیع استدعائی یقین داریم که طرفین معامله قصد تملیک را دارند، پس به قرینه سیاق، در معاطات هم که در کنار استدعاء قرار داده است قصد تملیک هست.

کلام ابوالصلاح و دلالتش بر مدعای شیخ

«وقال فی الکافی»، مراد «الکافی فی الفقه» برای ابوالصلاح حلبی است، يك كتاب کافی هم داریم برای مرحوم کلینی است. «بعد ذکر آنه یشتراط فی صحة البیع امور ثمانیه»، بعد از آن که هشت امر را در صحت بیع معتبر دانسته، «قال ما لفظه: واشتراط الایجاب والقبول؛ لخروجه من دونهما عن حکم البیع»، ضمیر «خروجه» مرجعش معنوی است، یعنی «خروج المعامله»، «من دونهما»، یعنی بدون ایجاب و قبول، از حکم بیع خارج است. «الی أن قال» تا اینکه رسیده به این مطلب «فإن اختلَّ شرط من هذه»، اگر شرطی «من هذه»، «هذه» برمی گردد به شروط ثمانیه. اگر یکی از این شروط مختل شود «لم ینعقد البیع»، بیع نیست، معنایش این است که اگر ایجاب و قبول لفظی نباشد بیع نیست، «ولم یستحق التسليم» یعنی تسلیم واجب نیست، «وان جازت التصرف» ولو اینکه تصرف جائز است «مع اخلال بعضها لتراضی دون عقد البیع»، اگر در بعضی از این شروط اخلاقی باشد. مراد از «بعض» مثلاً همین ایجاب و قبول لفظی.

البته بعضی از شروط مثل اختیار و بلوغ و قصد اگر نباشد، دیگری در مالی که می گیرد حق تصرف ندارد. اما اگر ایجاب و قبول مختل شد می تواند تصرف کند، چرا؟ «للتراضی دون عقد البیع»، بخاطر اینکه به کمتر از عقد بیع تراضی وجود دارد، یعنی به چیزی که عنوان عقد البیع ندارد. «و یصح معه الرجوع»، یعنی با اینکه تصرف هر کدام جائز است، رجوع هر کدام هم جائز است. هر کدام می توانند رجوع کنند مالشان را بگیرند. «انتهی» کلام ابوالصلاح «فهو فی الظهور غریبٌ من عبارة الغنیه». این هم به عبارت غنیه قریب است، یعنی همانطور که از عبارت غنیه استفاده شد محل نزاع جایی است که قصد تملیک دارند، از عبارت غنیه هم استفاده می شود. اینکه بدون ایجاب و قبول، تصرف جایز است، معنایش این است که سائر شرائط موجود است، یکی از شرائط وجود قصد تملیک است.

نکته

هر کلمه ای که شیخ اعظم انصاری می آورد با دقت و تیزبینی بالایی است، می فرماید عبارت ابوالصلاح مثل عبارت ابن زهره است، یعنی عبارت ابوالصلاح حلبی مقداری تکلف نیاز دارد تا محل نزاع را اثبات کند، چرا نیاز به تکلف دارد؟ در فقه دو گونه

اباحه داریم؛ - در لمعه آمده است - 1. اباحه شرعیه 2. اباحه مالکیه. اباحه شرعیه یعنی اباحه ای که مستند و دلیل آن اباحه شارع است، شارع برای مردم اباحه کرده است، مثل اینکه شارع فرموده: اگر کسی مالش را کنار کوچه گذاشت، اعراض کرده، هر کسی می تواند آن را حیازت کند. اباحه مالکیه یعنی مالک مالش را اباحه می کند، مثلاً کسی کتاب را به دیگری می دهد، ولی قصد فروش، اجاره ندارد، می گوید: از این کتاب استفاده کن، هر وقتی خواستم از تو می گیرم. در اباحه مالکیه همه فقها شرط کردند که مالک باید قصد اباحه داشته باشد، برخلاف اباحه شرعیه که چنین شرطی ندارد.

عبارت ابوالصلاح حلبی «وإن جاز التصرف»، کمی بوی اباحه مالکیه را دارد. و اگر بوی اباحه مالکیه را داشته باشد، معنایش این است که مالک قصد اباحه دارد، پس عبارت ابوالصلاح کمی متمایل به ادعای صاحب جواهر است که فرموده: محل نزاع جایی است که طرفین قصد اباحه دارند.

کلام محقق و دلالتش بر مدعای شیخ

«وقال محقق» در شرایع، «ولا یکفی التقابض من غیر لفظٍ»، قبض و اقباض بدون لفظ، کفایت نمی کند، «وان حصل من الامارات ما دلّ علی ارادة البیع»، ولو از امارات و قرائن چیزی که دال بر اراده بیع باشد، وجود داشته باشد، «انتهی» کلام محقق، «ولا یکفی التقابض من غیر لفظٍ»، یعنی فقط لفظ را ندارد، اما بقیه شرائط، مثل قصد تملیک وجود دارد.

بیان مراد از «إن» در عبارت «وإن حصل...»

شیخ انصاری می فرماید در ادبیات «إن» وصلیه را برای دو معنا می آورند. 1. تعمیم 2. تنبیه. تعمیم مثل اینکه گفته شود: این کتاب را به طلبه ها بدهید، اگر چه سید نباشند، یعنی این کتاب را می توان به هر طلبه ای داد، چه سید و چه غیر سید، اما تنبیه مثل اینکه گفته شود: این آقا را اکرام کن، اگر چه که علم ندارد، یعنی جهت علم نداشتن، مانع از اکرام او نشود، این را می گویند «إن» تنبیهیه.

شیخ انصاری می فرماید: «إن» در کلام محقق از قسم دوم است. و ذکر «کلمة الوصل»، یعنی «ان»، «لیس لتعمیم المعاطات لما لم یقصد به البیع»، برای تعمیم نیست تا گفته شود: «وان حصل من الامارات ما دلّ علی ارادة البیع»، یعنی معاطات به دو صورت است: 1. معاطاتی که در آن قرینه بیعیت است، یعنی قصد بیعیت است. 2. معاطاتی که در آن قصد بیعیت نیست. «لیس لتعمیم المعاطاة لما لم یقصد به البیع» «إن» وصلیه برای تعمیم نیست، «بل للتنبیه علی أنّه لا عبرة بقصد البیع من الفعل»، بلکه تنبیه بر این است که قصد بیع از فعل معتبر نیست.

کلام علامه و دلالتش بر مدعای شیخ

«و قال» مرحوم علامه در تذکره در حکم صیغه که آیا صیغه معتبر است یا نه؟ فرموده: «الاشهر عندنا أنّه لا یدّ منها»، باید صیغه باشد، «منها» یعنی «من الصیغه». «فلا یکفی التعاطی فی الجلیل والحقیر»، معاطات در امور بزرگ، مثل خانه خریدن و در امور حقیر، مثل سبزی خریدن معاطات کفایت نمی کند، بنابراین اگر بگوید: در مقابل این دینار لباسی را به من عطا کن. «فیعطیه ما یرضیه»، بایع هم چیزی که راضی هست را به او عطا کند. «أو یقول: خذ هذا الثوب بدینار»، این لباس را در مقابل یک دینار از من بگیر، «فیأخذهُ». این دو صورت از «صیغه» یعنی ایجاب و قبول خالی است. هر دو صورت استدعا هستند و این از صیغه کفایت نمی کند.

به این نکته توجه شود اینکه گفته می شود: معاطات، معامله عملی است، معنایش این نیست که در آن اصلاً لفظ نباشد، معاطات یعنی در آن «صیغه معتبره در بیع» نیست. «وبه»، یعنی به این «عدم کفایت»، «قال الشافعی» شافعی قائل است مطلقاً، یعنی «فی الجلیل والحقیر». دلیل مرحوم علامه چیست؟ دو دلیل آورده اند:

1. «لأصالة بقاء الملك»، به اصل در جایی تمسک می کنند که شک باشد، مثلاً دو نفر معامله ای کردند، بایع گفته: این لباس را بگیر در مقابلش پول به من بده، مشتری هم این کار را کرده، شک می کنیم آیا با این معامله که خالی از صیغه معتبره است، مال از ملک بایع خارج می شود یا نه؟ بقاء الملك را استصحاب می کنیم. اصل بقاء الملك که جاری شد، یعنی مشتری می تواند در مالی که در دستش است، تصرف کند، اما ملک او نیست.

2. «قصور الافعال عن الدلالة على المقاصد»، افعال دلالتشان بر مقاصد از الفاظ ضعیفتر است، الفاظ صریح بر مقصودند، ولی در فعل اجمال وجود دارد. «و عن» بعضی از «الحنفية و ابن شريح في الجليل»، ابن شريح و برخی از حنفیه گفته اند: معاطات در جلیل و امور مهمه راه ندارد، «و قال احمد بن حنبل: ينعقد مطلقاً»، معاطات هم در جلیل درست است و هم در حقیر «و نحوه»، مالک هم مانند احمد گفته، «فإنه قال:» مالک گفته: «ينعقد بما يعتقده الناس بيعاً»، به آنچه مردم معتقدند با آن بیع انجام می گیرد؛ - البته در بعضی نسخ تذکره جای «يعتقده»، «يقصده» دارد.

مرحوم شیخ انصاری می فرماید: عبارت علامه در تذکره از وجوه متعدد دلالت می کند بر اینکه محل نزاع در معاطات جایی است که متعاطیین قصد تملیک دارند. در حواشی پنج وجه بیان کردند که از میان آن پنج وجه، شیخ فقط یک وجه را بیان می کند. برخی از این وجوه عبارت است از:

1. عبارت «لأصالة بقاء الملك». اصل در جایی جاری می شود که شک کنیم آیا ملکیت مال به مشتری منتقل شده یا نه؟، ملکیت مال از ملک بایع خارج شده یا نه؟ کجا شک می شود؟ جایی که بایع و مشتری قصد تملیک دارند. اما جایی که قصد اباحه دارند، این چنین شکی وجود ندارد.

2. عبارت «قصور الافعال عن الدلالة على المقاصد». فعل دلالتش بر مقصود ضعیف است، این ضعیف در کجاست؟ در جایی که قصد تملیک داشته باشند، چون دلالت فعل در جایی که قصد اباحه داشته باشند، ضعیف نیست.

3. این وجه را خود شیخ بیان می کند، «ودلالته على قصد المتعاطيين للملك لا يخفى من وجوه، ادونها:»، اضعف این وجوه این است «جعل مالک موافقاً لأحمد»، مرحوم علامه مالک - از ائمه اهل سنت - را با احمد بن حنبل هم عقیده قرار داد. در چه چیزی؟ «فی الانعقاد من جهة أنه قال ينعقد بما يعتقده الناس بيعاً». مرحوم علامه فتوای احمد بن حنبل را نقل کرد، بعد فرمود: مالک هم همین فتوا را دارد و در ادامه عبارتی از مالک آورد، «ينعقد»، «أى ينعقد البيع» «بما يعتقده الناس بيعاً»، به آنچه مردم اعتقاد دارند به عنوان بیع واقع می شود، پس معلوم می شود مالک محل بحث را جایی قرار داده که قصد بیعیت است، مخصوصاً اگر آن نسخه بدل درست باشد، دلالتش روشن تر می شود، «ينعقد بما يقصده الناس بيعاً»، آنچه را مردم قصد بیعیت از او دارند.

کلام شهید اول و دلالتش بر مدعای شیخ

«و قال الشهيد في قواعد»، شهید اول کتابی دارد بنام «القواعد والفوائد»، در دو جلد چاپ شده، «بعد قوله قد يقوم السبب الفعلي مقام السبب القولي»، بعد از اینکه فرموده: گاهی انشاء عملی جای انشای لفظی می نشیند «وذكر امثلة لذلك» و مثالهایی هم برای سبب فعلی ذکر کرده، «قال ما لفظه» فرموده: «و اما المعاطات في المبايعات». معاطات در مبايعات، «فی

المبايعات»، یعنی در جایی که طرفین قصد بیعیت دارند، قصد تملیک دارند، «فهی تفید الاباحه للملک»، افاده اباحه می کند «وإن کان فی الحقیقہ عندنا» ولو اینکه در امور حقیره باشد در نزد ما، «و دلالتها علی قصد المتعاطیین للملک مما لا یخفی»، دلالت عبارت شهید بر اینکه متعاطیین قصد تملیک دارند، از کلمه «فی المبايعات» روشن است، چون «مبايعات» یعنی جایی که قصد بیعیت دارند.

وصلی اللہ علی محمد و آلہ الطاہرین